



# انگیزه‌ها و زمینه‌های ظهور بنیادگرایی یهودی

نوید کرمانی

**اشاره:** پدیده بنیادگرایی عارضه‌ای است که دامان بسیاری از ادیان و آیین‌ها را آلوده کرده است. دین یهود نیز از این آفت و عارضه مصون نمانده است. ظهور یک دولت افراطی در اسرائیل، نماد بارز این عارضه است. دکتر نوید کرمانی، استاد ایرانی‌الاصول مطالعات دینی در دانشگاه بن‌امان، در مطلب حاضر می‌کوشد زمینه‌های ظهور این جریان افراطی و بنیادگرا را توضیح دهد. ذکر این نکته بایسته است که مطلب حاضر، شکل منقح و تلخیص شده‌ای از سخنرانی ایشان در مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌هاست که در خرداد ماه سال جاری عرضه شده است.

تا پیش از عصر تجدد، در فلسفه و الهیات یهودی این اندیشه نبود که دین و ملت یهود حکومت دینی برپا کنند. یهودیان در آن زمان در هر جای دنیا اقلیتی به شمار می‌آمدند که رابطه‌شان با حکومت و دولت سیاسی حاکم، به گونه‌ای بود که فقط در پی حفظ هویت دینی خویش بودند. یهودیت قرون وسطی می‌کوشید ثابت کند که در آیین یهود ارزشهایی بسیار قوی حاکم است چرا که اقلیت همواره در پی آن است که به اکثریت نشان دهد از ارزشهای بالایی برخوردار است. این وضع در باب شیعه نیز صادق است. وضعیت شیعه پیش از دوره صفویان و بعد از این دوره به لحاظ ارزشی بسیار متفاوت است. روش تفکر و ارزشهای شیعیان پس از اینکه در دوره صفویه حکومت را به دست گرفتند کاملاً دگرگون شد. در دین یهود نیز هم در قوه‌های عرفانی، هم در قبالاتها، هم در فلسفه این

میمون، دنیای خاصی تصور شده بود که اندیشه تشکیل یک دولت سیاسی یهودی اساساً در آن جایی نداشت. فکر آنها معطوف به این بود که در نبود منجی (ماشیا) چه باید کرد و لذا در یهودیت آن زمان، فلسفه و عرفان بسیار قوی بود.

تفکر صهیونیسم از قرن نوزدهم در اروپا شکل گرفت. این فکر، واکنشی بود در برابر فشارهایی که بخصوص در اروپا بر یهودیان اعمال می‌شد. البته در جهان اسلام نیز یهودیان تحت فشارهایی بودند، ولی در اروپا شرایط خاصی حاکم بود که برخی روشنفکران یهودی را به تأمل برای گریز از این فشارها واداشت. جنبشی کاملاً سکولار از یهودیان بر آن بود که یهودی بودن نه تنها یک دین بلکه بیشتر یک ملت است و نیاز به کشوری مستقل دارد. این فکر در بستر مدرنیته پدید آمد و تا پیش از دوره مدرنیته که امپراتوری‌هایی چون عثمانی حاکم بودند اصلاً تصور کشوری مستقل به ذهن یهودیان نمی‌رسید.

مطلب قابل توجه این است که بنیانگذاران فکر صهیونیسم نه از ارتدوکس یهودی بلکه از روشنفکرانی بودند که در دامان فرهنگ غرب پرورش یافته بودند؛ برخی از آنها اصلاً مذهبی نبودند و برخی دیگر، پایبندی اندکی به دین یهود داشتند. قدس یا اورشلیم در ابتدا برای آنها اهمیت چندانی نداشت و حتی برای تشکیل کشور یهود به آرژانتین و یا جایی در آفریقا فکر می‌کردند و فلسطین برایشان اولویت نداشت. این گروه متشکل از افراد لیبرالی بود که می‌خواستند هویت یهودی‌شان را حفظ کنند.

تا پیش از قرن نوزدهم نیز روشنفکران یهودی هیچ توجهی به یهودیت خویش نداشتند ولی فشارهای وارد بر یهودیان سبب شد که آنها به این فکر بیفتند. این فکر در ابتدا برای بسیاری از یهودیان اروپا، جذاب بود که بتوانند برای خود، دولت داشته باشند. اما یهودیان اصلاً به این موضوع توجه نکرده بودند که ممکن است تشکیل دولتی مستقل سبب بیرون راندن غیریهودیان و درگیر شدن با آنها شود. ولی با شروع مهاجرت به فلسطین و افزایش

تعداد مهاجران، سرزمین فلسطین، از آرمان اولیه تشکیل دولت یهودی مهمتر شد.

به‌رغم ادعاهای گفتمان صهیونیستی، بخوبی می‌توان دید که از آغاز دهه دوم قرن بیستم، دست‌کم برخی از رؤسای این جنبش، بخصوص جناح راست و رادیکال‌ها، به گرایشهای ضد عربی روی آوردند چرا که ساکنان فلسطین از اعراب بودند. براساس اسنادی که برخی محققان یهودی مخالف گفتمان صهیونیستی در اسرائیل نوشته‌اند، معلوم می‌شود که از دهه دوم قرن بیستم، بخشی از جنبش صهیونی بخوبی می‌دانست که فلسطین برای کشور مستقل یهودی انتخاب شده و مهاجرت به آنجا به‌هرحال، با طرد ساکنان آنجا یا استعمار آن کشور همراه خواهد بود. بسیاری از روشنفکران یهودی که در ابتدا مروج این جریان بودند با مشاهده این بخش از جنبش صهیونی، از آن دوری گزیده و به مخالفت با آن برخاستند. آنها چندان به فکر تشکیل دولت و کشور نبودند، بلکه بیشتر درصدد بازگشت به وطن و سرزمینی بودند که دین یهود از آنجا برخاسته بود. آنها قصد طرد غیریهودی‌ها را از فلسطین نداشتند.

نکته مهم این است که تا زمان تأسیس دولت اسرائیل، فکر صهیونی به این لحاظ که می‌خواست بر پایه دین یهود، دولتی برپا کند، فکری اصول‌گرایانه است. از طرفی، کسانی که دولت اسرائیل را بنیانگذاری کردند افرادی کاملاً سکولار بودند و اگر هم متدین بودند نمی‌خواستند قوانین تورات را در سیاست پیاده کنند و از طرف دیگر، ارتدوکس یهودی کاملاً مخالف صهیونیست‌ها بود و هنوز هم بسیاری از آنها در اسرائیل و بخصوص در اروپا مخالف دولت اسرائیل هستند و معتقدند انسان نباید در کار خدا دخالت کند. آنها هنوز خود را در تبعید می‌دانند و پرداختن به تشکیل دولت یهودی را بیش از آمدن منجی، کفر می‌دانند. به عقیده آنها، باید صبر کرد و از دخالت در سیاست پرهیز کرد تا منجی (ماشیا) ظهور کند. پس مخالفت با دخالت دین در سیاست هم از طرف سکولارها و هم از طرف علمای دینی یهود صورت می‌گرفت.



اسحاق رابین درصدد رسیدن به صلح پایدار و سامان دادن به اوضاع بود. برخی روشنفکران فلسطین می‌گفتند که برای اولین بار به یک رهبر اسرائیلی امیدوار شده‌اند. این جریان به لحاظ سیاسی هنوز ضعیف و نوپاست و به همین دلیل میتسنا در انتخابات قبیله اسرائیل بشدت شکست خورد. اما از لحاظ فکری این جریان در جنبه‌های مختلفی چون تاریخ، فلسفه، دین، فرهنگ و موسیقی در حال پیشرفت است.

خلاصه آنکه پس از تأسیس اسرائیل، صهیونیسم هر چه بیشتر، یهودی شد و این کار به کمک تفسیرهای خاصی از تورات صورت گرفت. در دین یهود پتانسیلی

می‌کنند. از طرف دیگر، بسیاری از اسرائیلیان با این افکار مخالف بوده و طرفدار سکولاریسم هستند.

تحول شگفتی که در سالهای اخیر در اسرائیل و نیز در خارج از آن صورت گرفته، ظهور فکر جدیدی در دنیای یهود است که ریشه‌های اجتماعی‌اش به صهیونیسم اولیه باز می‌گردد هر چند که خود منتقد صهیونیسم به شمار می‌رود. این تفکر به "پست صهیونیسم" معروف است و طرفداران آن یهودیت را به معنای یک دین قبول دارند و بر آن تأکید می‌ورزند ولی به همان فکر سنتی یهودیان یعنی جدایی دین از دولت معتقدند. برخی از آنها، دولت اسرائیل را به عنوان ابزار عملی که برای ادامه حیات یهودیان لازم

است قبول دارند ولی برخی دیگر که افراطی‌ترند معتقدند آینده یهودیان باید در دولتی فراملی تأمین گردد؛ دولتی که سکولار باشد و پیروان ادیان مختلف بتوانند در آن زندگی کنند. با اینکه این فکر در جناح‌های مختلف یهودی بسیار قوی است، هنوز حاکم نشده است ولی آثار آن را می‌توان در خود اسرائیل در ادبیات، در فیلم‌ها و بخصوص در تاریخ‌نویسی و حتی در افکار دینی یهود ملاحظه کرد.

جنبه‌ای از این تحولات، به یهودیان شرقی تبار مربوط می‌شود. نسل دوم و سوم این دسته از یهودیان، به هویت شرقی خود روی آورده‌اند. آنها به احیای فرهنگ عربی گذشته خود توجه داشته و بر آن تأکید دارند؛ مثلاً به موسیقی عربی، غذای عربی و ...

امروزه مسأله احیای هویت یهودیان شرقی در اسرائیل بسیار مطرح است. آنها می‌خواهند هویت گذشته خویش را بازیابند. این جریان به لحاظ سیاسی بسیار ضعیف است و بخصوص پس از مرگ اسحاق رابین و تجربه باراک که تجربه پدی بود و موقعیت کنونی اسرائیل با نخست‌وزیری

شارون که بیشتر مایل به تندروی است چندان آینده‌ای برایش متصور نیست. ولی همین جریان سبب روی کار آمدن میتسنا شد. میتسنا، یکی از رهبران اسرائیل بود که بعد از

اکثریت ارتدوکس یهودی در سالهای ۱۹۵۰-۱۹۴۵ مخالف سیاسی کردن دین یهود و تشکیل دولت یهودی بودند ولی به لحاظ سیاسی نبودن و عدم دخالت در امور سیاسی، آشکارا مخالفت نمی‌کردند.

این بخش از ارتدوکس یهودی در مسائل اجتماعی نظیر مسائل مربوط به زنان بسیار سنتی فکر می‌کردند و به این لحاظ از صهیونیست‌ها خیلی سنتی‌تر محسوب می‌شوند. مخالفت آنان با دولت یهود و عدم دخالتشان در سیاست نه از روی تفکر مدرن بلکه سنت‌گرایانه است. در بخش شرقی اورشلیم یا همان قدس، شرایط به‌گونه دیگری است. در آنجا مدرنیته فقط از لحاظ تکنولوژیکی حضور دارد و شرایط زندگی، کاملاً سنتی، مذهبی و تحت قوانین شرع یهود است.

در سال ۱۹۴۵، دو جناح یهودی فعالتر از بقیه بودند؛ یکی جناح صهیونیست بود که آرام آرام حاکمیت یافت. این جناح به دنیا، دیدی سکولار داشت و نمی‌خواست دولت اسرائیل قوانین دینی یهود را به زور به اجرا بگذارد. جناح دیگر تفکر ارتدوکسی بود که در سیاست دخالت نمی‌کرد و تأثیرگذار هم نبود. بعد از تشکیل اسرائیل، پدیده سومی ظهور کرد. نوعی ارتدوکسی پدید آمد که به حاکمیت عادت کرد ولی همان دید سنتی را داشت و این پدیده بسیار خطرناکی است که امروزه در ساختار سیاسی اسرائیل نفوذ کرده و به حکومت روی آورده است. بسیاری معتقدند که این امر سبب شده است مقدسین یهودی که برای دو هزار سال خود را از دولت دور نگه داشته بودند در این چهل، پنجاه سال اخیر به حکومت عادت کنند.

جنگی که امروزه میان یهودیان در اسرائیل در گرفته است، دو دسته بازیگر دارد: یکی صهیونیست‌های سکولاری هستند که می‌خواهند آزادی خود را از دین حفظ کنند و دیگری همان ارتدوکس قبیله است که امروز وارد دولت شده و می‌خواهد ارزشهای دینی را به‌عنوان قوانین دولتی به اجرا بگذارد. بسیاری از اسرائیلی‌ها از این وضعیت سخت نگرانند ولی این جریان هم اینک رشد فراوانی یافته است. مثلاً حزب ارتدوکس‌های شرقی که از ابتدا مخالف جریانات سیاسی از قبیل جنگ با اعراب بود امروزه به بدترین دشمن اعراب تبدیل شده است که بیشترین فشار را بر دولت اسرائیل وارد می‌کند. چندین سال است که این ارتدوکسی می‌کوشد دولت را تحت فشار بگذارد که مردم روزهای شنبه با ماشین رفت‌وآمد نکنند، آسانسور سوار نشوند و به‌طور کلی خواهان این است که زندگی عمومی تعطیل شود و عمل به این پیشنهاد گاهی به زدوخورد منجر می‌گردد و گروه‌های فشار مذهبی مردم را مجبور به اجرای قوانین مذهبی یهود



برای این‌گونه تفسیرها وجود دارد. پس باید در ریشه‌یابی ظهور جریان افراطی در میان یهودیان هم به دلالت‌های متنی تورات توجه کرد و هم به وضعیتی که باعث غلبه اصول‌گرایان یهود بر سکولارهای آنها شد.